نگاه

خرده‌تاریخ کودتا

شرق: نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران به شمار می‌روند که اطلاعات نقاط نادیده و پنهان زیادی دارند و ازاین‌رو هر پژوهش تازه‌ای درباره این سه برهه از تاریخ ایران می‌تواند بخشی دیگر از واقعیت را آشکار کند. کتاب «پشت پرده کودتا» با زیرعنوان «اوباش، فرصت‌طلبان، ارتشیان، جاسوسان» یکی از مطالعات مهمی است که تاکنون درباره کودتای ۲۸ مرداد منتشر شده است. نویسنده این کتاب، علی رهنما، مورخ و اقتصاددان برجسته ایرانی است که پژوهش‌های دیگری از او در سال‌های اخیر به فارسی ترجمه شده است. این کتاب چند سال پیش با ترجمه فریدون رشیدیان به فارسی منتشر شده بود و اخیراً چاپ تازه‌ای از آن در نشر نی منتشر شده است.

«پشت پرده کودتا» کتابی است در ۱۷ فصل که در ابتدای آن رویکرد وقایع آمده که به شکل‌گیری تصویری کلی در ذهن خواننده کمک می‌کند. رهنما در این کتاب کوشیده خرده‌تاریخ مفصل آدمیت از وقایعی را ارائه دهد که در ۲۸ مرداد به اوج خود رسیدند. کتاب خود توضیح داده که این اثر نه درباره مصدق است و نه فهرستی است از هدف‌های دولت او و دستاوردها یا شکست‌های این دولت، بلکه بیشتر پژوهشی است در باب سرنگونی مصدق و نیز درخصوص شرایط تحقق این سرنگونی. هم مصدق و هم متحدان و مخالفانش این وقایع را به راه انداختند، به آنها واکنش نشان دادند و با آنها تعامل برقرار کردند. ازاین‌رو، هر مطالعه‌ای درباره سرنگونی می‌بایست هم به مصدق و طرفدارانش و هم به کسانی که او را سرنگون کردند، بپردازد و موقعیت‌ها و اعمال هر دو طرف را تجزیه و تحلیل، ارزیابی و گزارش کند.

رهنما در این کتاب براساس شواهد و مدارکی که مدنظر داشته، تلاش کرده به این پرسش پاسخ دهد که آیا سقوط مصدق از قدرت از سوی کشورهای خارجی طراحی و اجرا شد یا اینکه این واقعه یک کودتا، یک انقلاب، یک قیام خودجوش ملی یا چیز دیگری بود. در خود کتاب به بازتعریف تاریخچه ۲۸ مرداد، همچون تاریخچه هر دگرگشت اجتماعی‌سیاسی دیگری، به بروز بعضی دلخوری‌ها و برآمدن پاره‌ای از قضاوت‌ها می‌انجامد. بر این اساس، اثر حاضر تاریخچه‌ای است از وقایع ۲۸ مرداد برای کسانی که کنجکاوند بدانند در آن روز چه اتفاقی افتاد و چگونه چنین نتیجه‌ای حاصل شد. در بخشی از فصل اول کتاب با عنوان «عکس‌العمل انگلیس به مصدق زمانی که بر سر قدرت بود» می‌خوانیم: «انگلستان دیگر با سیاست‌مردی سروکار نداشت که بتوان او را تحت تأثیر قرار داد. بر او فشار آورد، مرعوبش کرد یا با پرداخت رشوه مجبورش کرد که شرایط طرف مقابل را بپذیرد. انگلستان ناگهان متوجه شد که با سیاست‌مداری طرف است که دیگر نمی‌توان با او به همان زبانی سخن گفت که آنها پیش‌تر بدان عادت داشتند. درواقع، در کشوری که از نظر سیاسی‌اقتصادی تحت نفوذ انگلستان بود، کشوری که آنجا احساس می‌کردند در آن منافع اساسی دارند، مصدق سیاست‌مداری غیرقابل پیش‌بینی بود. شرکت نفت انگلیس‌ایران که ۵۱ درصد آن به دولت بریتانیا تعلق داشت، شرکت تجاری بسیار سودآوری بود که کمک قابل ملاحظه‌ای به دولت بریتانیا و به همین دلیل هم بریتانیایی‌ها نمی‌توانستند به آسانی از آن بگذرند. آنها سرمایه‌گذاری‌شان در آبادان را بزرگ‌ترین فعالیت تجاری در خارج از بریتانیا می‌دانستند که در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) سودی معادل ۱۷۰ میلیون پوند عایدشان کرده بود. از این گذشته، مصدق چهار خصوصیت داشت که بریتانیا را از او بیمناک می‌کرد».

پشت پرده نفت

شرق: تصور جهان کنونی بدون نفت ممکن نیست و اگرچه در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای استفاده کمتر از سوخت‌های فسیلی شکل گرفته اما جهان فعلی ما همچنان وابسته به نفت و سوخت فسیلی است. تجارت نفت از پرسودترین و پیچیده‌ترین تجارت‌های جهانی است که بازیگران زیادی را در خود جای داده است؛ از واسطه‌هایی که معامله میان شرکت‌های انرژی و دولت‌ها را خوش می‌دهند تا دلالی‌کننده، جهره‌های دانشگاهی، کارگزاران و کارچاق‌کن‌هایی که درآمدشان ناشی از ترویج اقتصاد سوخت فسیلی است.

کتاب «پشت پرده نفت»، نوشته کن سیلورستین، به جست‌وجو در روابط پشت پرده دنیای نفت پرداخته و نشان داده که معامله بازیگران مشترک صنعت اقتصاد سوخت فسیلی را مورد بررسی قرار داده است. در مقدمه کتاب آمده شده که این بازیگران به‌عنوان کارچاق‌کن، معامله‌گر و حرف‌شان معمولا مالکی با بهره‌برداری بالاییکاه‌ها را جلب نموده‌اند، بااین‌حال بر مبنای دریافتی های غیرنقاد و زدوبندهای پشت پرده خود جریان اُمور کسب‌وکار اُزری را روان می‌کنند. آنها عمدتا مناسبی‌های سیاسی سطح بالایی دارند که می‌توانند در صورت لزوم از آن برای برخورداری از حمایت قانونی استفاده کنند. درواقع موفقیت آنها مبتنی بر ارتباطات نزدیک‌شان با مقامات تصمیم‌گیرنده است.

نویسنده کتاب «پشت پرده نفت» در سال ۱۹۵۸ در آمریکا متولد شده است. او پیش‌تر گزارشگر تحقیقی ارشد مؤسسه فرست لوک مدیا و پژوهشگر وابسته به مرکز علم اخلاق ادموند جی. سفرا در دانشگاه هاروارد و از همکاران بنیادهای «هاربرز» با بودجه است. او همچنین در این سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ سردبیری مجله «هاربرز» در واشنگتن را برعهده داشته است. «تکنوکیون خصوصی» و «بیناهنگ رادیواکتیو» ازجمله دیگر کتاب‌های او هستند.

سیلورستین در «پشت پرده نفت» با نگاهی دقیق به افشاگری واسطه‌های معامله‌گرانی می‌پردازد که وجودشان برای صنعت نفت ضروری است. او همچنین به مؤسسات حقوقی آمریکایی و دلایل‌گران و آژانس‌های روابط عمومی می‌پردازد که در کار حفاظت از دیکتاتورهای نفتی و لابوئیانی سوابق آنها هستند. در بخشی از فصل اول کتاب می‌خوانیم: «در بین ممالک سیاسی مشکل‌آفرین نیز بیرامن نفت یکی هم این است که بخش اعظم نفت در کشورهای توسعه‌نیافته استخراج شده و به کشورهای توانمند ارسال می‌شود که شرکت‌های داخلی‌شان آن را توزیع می‌کنند. کاهی، یک شرکت خودش مستقیم به حاکمان کشورهای نفت‌خیز دسترسی پیدا می‌کند و یا اعزام نماینده‌ش رسمی‌اش دست به انجام معاملات می‌زند. این موضوع به‌ویژه درمورد غول‌های نفتی مانند اکس‌موبیل و شورون صادق است که در سراسر جهان در کشورهای کم‌برنگ و بی‌رنگ کار کرده‌اند و خودشان از عهده این کارها برمی‌آیند. یک مدیر سابق بریتیش‌پترولیوم به من گفت ما مستقیم با حاکمان در کشورهایی که فعالیت داشتیم کار می‌کردیم و می‌توانستیم در کشور خودمان اجرای سران آن کشورها تمام‌های زیاد اپوزیتیکی برقرار کنیم که در خدمت آنها آنها بود. وقتی شما با بی‌بی هستید، همیشه می‌توانید ترتیب ملاقاتی با نخست‌وزیرها یا صرف‌ای با ملکه را بدهید». سیلورستین تاکید دارد که کارچاق‌کن‌ها همیشه کارکردی اساسی در کار تجارت نفت داشته‌اند. برای شرکت‌های نفتی بین‌المللی، کارکردن با کارچاق‌کن‌ها تنها زمانی غیراقتوانی است که آنها در حال پرداخت رشوه‌ها توانمندکردن مقامات خارجی، کیر بیفتند. اما این کار مستلزم توجه دقیق به الزامات قانونی است.

گفت‌وگوی احمد غلامی با علی دینی‌ترکمانی و غلامرضا نظربلند درباره دولت‌های بعد از انقلاب

سنت گرایان تجدد ستیز

در این برنامه «برخورد» بررسی دولت‌های بعد از انقلاب را حضور کارشناسان اقتصاد، علی دینی‌ترکمانی و غلامرضا نظربلند ادامه می‌دهیم. دینی‌ترکمانی از تودرتویی ساختار قدرت با همان کلیت نظام حکمرانی می‌گوید که در آن انواع و اقسام نهادها تعریف شده است که در کنار زمان رشد پیدا کرده و در بسیاری مواقع با هم تضاد دارند و این موجب شده سیستم بودجه‌خواری پدید بیاید و دولت‌ها نتوانند از عهده تشکیل اتفاقات سرمایه در حوزه‌های کلیدی برنیایند. نظربلند نیز به اصولی از قانون اساسی مربوط به شرح وظیفه دولت اشاره می‌کند و معتقد است ریشه اصلی مشکلات مرتبط با دولت را باید در تعریف ساختار و وظایفِ دولت جست‌وجو کرد.

آقای دکتر، نظربلند بحث را با تعریف شما از دولت آغاز کنیم. دولت بماهو دولت چه تعریفی دارد؟

غلامرضا نظربلند: در ابتدا کمی وارد بحث‌های مفهومی می‌شوم و یک چارچوب مفهومی برای موضوع تبیین می‌کنم. تعریف چند واژه کلیدی در این بحث مقداری به ایضاح مطلب کمک می‌کند. ما اینجا حداقل سه واژه کلیدی داریم: state، Nation، Government. تعریف فارسی این کلمات شاید خیلی دقیق نباشد و برای همین از انگلیسی آنها استفاده می‌کنم و البته معنی هریک را هم خواهم گفت. اگر state را ریشه‌یابی کنیم، از ریشه Status گرفته شده است. State یعنی وضعیت و وقتی این کلمه را در معنای علوم سیاسی مدرن به کار می‌گیریم به معنی Conditional Country است، یعنی موقعیت یا وضعیت یک کشور. در تعریف حکومت می‌گویند یک نهاد جغرافیایی دارای حاکمیت که فکر می‌کنم تعریفی به حد تام هم باشد چون دقیق است. منظور از State همان نهادهای متجانسی هستند که زبان، مذهب یا دین مشترک و علایق و مشترکات تاریخی دارند. Nation، State درواقع ترکیبی از ملت و حکومت است. بعضی‌ها می‌گویند «ملت-دولت» اما این ملت-دولت اشکال دارد و به همین جهت معتقدم ترجمه‌های فارسی خیلی دقیق نیست و نمی‌توانیم آن را مبنا قرار دهیم. این درواقع «ملت-حکومت» است. در حکومت فی‌نفسه حاکمیت مستتر است، اما در دولت لزوما این‌طور نیست. بستگی به انواع حکومت‌ها دارد و بعضی از دولت‌ها، محلی و فدرال هستند. دولت یک سازمان است که قانون وضع می‌کند و اجرا می‌کند. درواقع حاکمیت که از آن حکومت است، به دولت داده می‌شود که کشور را اداره کند، یعنی کشورداری کند. با تسامح می‌توان گفت کشورداری از آن Government یا دولت است و حاکمیت از آن حکومت یا state است. وقتی یک state تکمیل می‌شود که بتواند تشکیل ملت دهد، یعنی ملت در آن قلمرو جغرافیایی جای دهد. برای همین است که اسرائیل این‌قدر تلاش می‌کند که Nation state شود. برای اینکه یک state حتما باید مرزهای شناخته‌شده داشته باشد، یعنی جامعه بین‌الملل باید آن را به رسمیت بشناسد و می‌بینیم که اسرائیل دارای معارض است. درست مثل یک زمینی است که ممکن است خیلی خوب و مرغوب هم باشد، اما می‌گویند معارض دارد. کسی اطرافش نمی‌رود و تنها کسی که ممکن است طرف این زمین بود؛ شرخ‌ها هستند. از آن طرف کشورهایی که نمی‌خواهند اسرائیل را به رسمیت بشناسند، می‌دانند که باشه اشیل اسرائیل این است که مرزهایش به رسمیت شناخته نشود.

به هر حال خواستم کیسولی درباره واژه‌های کلیدی بحث ما توضیح بدهم. وقتی درمورد دولت‌های قبل یا بعد از انقلاب ایران صحبت می‌کنیم، بایستی توجه داشته باشیم که در چه ساختار حکومتی از دولت می‌گوییم و جایگاه دولت در کلیت ساختار کجاست و حیطه و قلمرو آن چقدر است. بحث تکمیلی دیگر هم بگویم. ما وقتی از دولت صحبت می‌کنیم، از دولت مدرن می‌گوییم. دولت یک واژه مدرن است. حالا دوستان می‌گویند که ما از زمان ساسانیان دولت داشته‌ایم و حرف‌شان هم درست است. اگر بخواهیم به تسامح صحبت کنیم ما قبل و بعد از اسلام دولت داشتیم. اما این با مفهومی که کسانی چون ماکس وبر یا توماس هابز تعریف کنند، متفاوت است. ماکیاولی و دیگران هم هستند، منتها در درجه اهمیت بعد از هابز قرار می‌گیرند. هابز نسبت به دوران خودش دقیق‌تریز و جامع‌ترین تعریف از دولت را ارائه کرده و فلسفه وجودی دولت را می‌گوید. هابز صحبت از حقوق طبیعی می‌کند و می‌گوید همه انبای بشر دارای حقوق طبیعی هستند، یعنی سرشت و ذاتش در این حقوق نهفته است.

اما او از «وضع طبیعی» هم صحبت می‌کند و وضع طبیعی به گونه‌ای است که انسان هست. انسان نمی‌خواهد سر به تن انسان دیگر باشد. برای اینکه می‌خواهد از نفس خودش صیانت کند. به موجب آن حقوق طبیعی، حقی دارد و این حق حیات را می‌خواهد حفظ کند. هابز می‌گوید که همه جیز در حرکت خلاصه می‌شود و زندگی یعنی حرکت. اگر این تناژع نقا نباشد و اگر انسان با دیگری نزاع نداشته باشد، لحظه سکون و مرگش است و در تنشا با حاکمیت و تلاش انسان برای جلوگیری انسان از مرگ ناشی از این است که همیشه می‌خواهد حرکت باشد. بنابراین چون انسان همواره در تنشا و تخاصم با همنوع خودش است از حق «بنیان‌گذاری» استفاده می‌کند. ما با یک وضعیت خرج‌ومرج سروکار داریم که قوی‌تر می‌خواهد ضعیف‌تر را از بین ببرد. اینجاست که هابز مسئله «قوانین» را مطرح می‌کند. یک ازدهای هست سر که از او به اسم «انسان مصنوعی» یاد می‌کند. انسان مصنوعی که قدرتمندتر از انسان است، به این قدرت را در نزد خودش می‌گیرد و نمی‌گذارد مردم به هم بیفتند و نگذارد آنها را سر جای خودشان می‌نشاند و حکومت می‌کند.

آقای دکتر به صحبت دولت هابزی رفتند و احتمالا در ادامه بحث هم می‌خواهند از منظر دولت هابزی به دولت‌های بعد از انقلاب نگاه کنند. اما فقط این نحله و رویکرد وجود ندارد و باید از رویکردهای دیگری مثل دولت اشمیتی یا دولت روسویی هم نام ببریم.

نظربلند: من دیگر رویکردها را نفی نمی‌کنم. اما هابز نقطه آغاز است و درواقع پیش‌کسوت است. ضمن اینکه من بحث هابز را همین‌جا می‌بندم.

اجازه بدهید بحث را به سمت مسائلی ببریم که با آنها درگیر هستیم. جامعه ایران در حال حاضر به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی درگیر مسائل مهمی است که مشکلات فراوانی را برای جامعه ایجاد کرده‌اند. تورم و کاهش ارزش پول ما نسبت به کشورهای دیگر و بحران‌های انرژی و بحران محیط زیست در کشور ما وضعیتی را رقم زده و این پرسش را به وجود می‌آورد که دولت یا قوه مجریه چطور قرار است با این مشکلات دست‌وپنجه نرم کند؟

علی دینی‌ترکمانی: در ابتدا اگر اجازه بدهید، نکته‌ای در ارتباط با صحبت‌های آقای نظربلند عرض کنم. این بحث درستی است که بین state و Government تفاوت وجود دارد. در دنیای انگلیسی‌زبان واژه state می‌گویند و در اصل کل نظام حکمرانی و حاکمیت مدنظرشان است و منظورشان از Government قوه مجریه هم هست. قوه مجریه است. ما در ایران هم بین انبها را برکسی که بار می‌برم، یعنی وقتی می‌گوییم حکومت منظور کلیت نظام حکمرانی و حاکمیتی است، و دولت که می‌گوییم منظورمان قوه مجریه است. این هم در انطباق با منابع اصلی مفهومی و گویه دارد. اما اشکالی ندارد و به هر حال اینجا یک مبرز مفهومی مشخص وجود دارد و در زبان فارسی می‌دانیم که وقتی می‌گوییم حکومت، منظورمان کلیت سیستم تصمیم‌سازی شامل قوه مجریه، قوه قضائیه، قوه مقننه و تمام نهادهای بخش عمومی و نهادهای نظامی و امنیتی هستند. اما وقتی از دولت صحبت می‌کنیم، منظورمان همین قوه مجریه‌ای است که هر چند سال یک بار تغییر پیدا می‌کند. نکته خیلی مهم این است که عملکرد قوه مجریه، ارتباط و تناسبی با عملکرد کلیت سیستم دارد. یعنی کلیت سیستم یا ماموریت‌ها، کارکردها و ساختاری که براینش تعریف شده در کنار زمان کارکردهای خاص خودش را پیدا می‌کند و در چارچوب اصل وابستگی به مسیر، عمق پیدا می‌کند و ریشه می‌دواند. این حتما با شکل خاصی از عملکرد قوه مجریه هماهنگ می‌شود. یعنی عملکرد قوه مجریه را نمی‌توانیم خیلی از عملکرد کلیت سیستم مجزا کنیم. در این زمینه مثال می‌زنم. در سطح منطقه‌ای، سیاست خارجی بعد از انقلاب متفاوت از سیاست خارجی قبل از انقلاب است. مثلا در بحث نزاع فلسطین و اسرائیل، جهت‌گیری خاصی وجود دارد که این جهت‌گیری خاص، خیلی با تصمیمات و اختیارات قوه مجریه مرتبط نمی‌شود. قیدهایی از سوی کلیت سیستم شکل می‌گیرد که عملکرد، مسیر و جهت‌گیری هر قوه مجریه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته این هم قابل‌فهم است که در چارچوب این کلیت، بسته به نوع شخصیت‌هایی که اختیارات قوه مجریه را به دست می‌گیرند، می‌شود تفاوت‌هایی را ایجاد کرد. اما این تفاوت‌ها نمی‌توانند خیلی بزرگ باشند. برای اینکه کلیت سیستم چارچوب و قواعد اساسی بازی را از ابتدا مشخص کرده و کسانی که قوه مجریه را به دست می‌گیرند، در آن چارچوب می‌توانند بازی کنند. مثالی که با امروز ما مرتبط است، همین مسئله پوشش است که درواقع مربوط به مسئله کلی‌تری است. مسئله کلی‌تری که با نوع جهان‌بینی و ایدئولوژی و کدهای ذهنی که کلیت نظام حاکمیتی از گذشته در تعریف کرده و بر مبنای آن قوام پیدا کرده، مرتبط است و حالا هر قوه مجریه‌ای اگر بخواهد مسئله را حل کند تا یک جایی می‌تواند موفق باشد. بنابراین شاید یک جاهایی نیاز به تحلیل‌های بنیادی‌تر و اساسی‌تری باشد که بحث را از سطح دولت به سطح نظام کلی حاکمیتی ببرد که اینجا بحث قانون اساسی مطرح می‌شود. در ارتباط با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی موجود، برداشت من این است که ریشه اصلی مشکلات به قواعد بازی نادرستی برمی‌گردد که از زیرساخت حقوقی سرچشمه گرفته که می‌توانیم اسمش را بگذاریم یک ساختار قدرت یا همان کلیت نظام حکمرانی که خیلی تودرتو است. یعنی انواع و اقسام نهادها تعریف شده و در کنار زمان رشد پیدا کرده و خیلی جاها اینها با هم برخورد و تضاد شدید دارند. اگر بخواهم به بیان تمثیلی بگویم، چرخ‌دنده‌هایی هستند که ضد هم کار می‌کنند. مثال ملموس‌تر این است که مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران تورنیقه را تولید می‌کند. این تقویم ایام تعطیل و غیرتعطیل را مشخص می‌کند. ما هم اتنها با ابتدای سال تقویم می‌گوییم که ببینیم برنامه سالانه ما چیست. ولی یک هفته مانده به عید، فطر، این صحبت پیش می‌آید که آیا روزی که در تقویم مشخص شده تعطیل خواهد بود یا نه.

این یک مصداق از آن تودرتویی نهادی و تعارض‌ها و تضادهای خیلی است که وجود دارد و ناالهمیتاتی در جامعه ایجاد می‌کند. مصادیقش در سطوح خُرد تا بالا خیلی زیاد است و اینها باعث می‌شود عملکرد قوه مجریه، یعنی مثلن Government در زبان انگلیسی یا دولت در زبان فارسی که مراد می‌کنیم، خیلی ضعیف شود. حالا بسته به نوع دولتمردی که بر صندلی قوه مجریه می‌نشینند، این عملکرد می‌تواند ضعیف‌تر باشد و تضادها و تنش‌ها را بیشتر تشدید کند، یا می‌تواند کمتر باشد. اما به کمان من روند در چارچوب کلیت نظام حکمرانی به سمت‌وسویی است که هزینه‌های عمرانی از کل بودجه که در ابتدای انقلاب ۴۰ درصد بوده، الان روی کاغذ ۱۴، ۱۵ درصد است. سهم هزینه‌های مصرفی ۶۰ درصد بوده، الان ۸۵، ۸۶ درصد روی کاغذ است. اما در عمل سهم هزینه‌های عمرانی صفر است و کل بودجه به هزینه‌های مصرفی تبدیل می‌شود. یعنی دولت، فارغ از این بحث که هایکی باشیم یا کینزی، توانایی انجام حداقل انتظاراتی را که از آن می‌رود، ندارد. یعنی توانایی زیرساخت‌سازی و توسعه منطقه‌ای را ندارد. بخش عمده این مسئله به ریشه و اصلی جالش‌ها برمی‌گردد و بخشی هم به مشخصه‌های خاص این دولت و آن دولت برمی‌گردد.

فکر می‌کنم شرایط آماده شد تا به بحث دولت‌های پس از انقلاب بپردازیم.

نظربلند: من می‌خواهم از یک تمثیل درمورد دولت‌های بعد از انقلاب استفاده کنم که بحث را مصداقی‌تر کنیم. گو اینکه آن بحث مفهومی، فوق‌العاده بحث متوقایی است و جلسات متعدد می‌طلبد.

دینی‌ترکمانی: یک نکته به خاطرم آمد. شما اشاره‌ای داشتید که حاکمیت از آن حکومت‌ها است و به دولت‌ها منتقل می‌شود. آقای غلامی هم به زان ژاک روسو اشاره کردند. می‌خواستم با اجازه این نکته را اضافه کنیم که به‌نوعی به انقلاب مشروطه خودمان هم برمی‌گردد. در نظام مدرن فرض می‌شود که حاکمیت برخاسته از اراده ملت است که به شکل‌های مختلف انتخابات و رفراندوم تجلی می‌کند. در نظام پادشاهی یک تئوری، سایه خدا در زمین وجود دارد ولی انقلاب مشروطه می‌گوید که شما به اعتبار اعتماد یا رأی مردم حق حاکمیت پیدا می‌کنید. این نکته خیلی مهمی است که باید در نظر بگیریم.

نظربلند: در تعریفی که هابز ارائه می‌کند، درواقع می‌خواهد driving force را در حاکمیت نشان دهد، یعنی دولت را به‌عنوان نیروی پیشرانی در نظر می‌گیرد که اعمال حاکمیت می‌کند. اما در دیباره اراده ملت، هابز از تعبیر «انسان مصنوعی» استفاده می‌کند و می‌گوید لویاتان قدرتش بیشتر است. اما این مصنوعی است. از تمثیل «اژدهای هشت سر» هم که استفاده می‌کند، نهایتش مرد است. به خاطر همین هم قائل به مرگ است. منال سادهاش شخصیت حقوقی شرکت‌ها است. بنده مدیرعامل شرکت هستم، عضو طبیعی دارم و می‌میرم. اما وقتی یک شرکت وجود داشته باشد و یک شخصیت حقوقی پیشانه‌اش باشد، وقتی که من مرده باشم باز هم شرکت هست. این مثال در انگلستان شرکت‌های بالای ۷۰۰ سال داریم. هابز می‌گوید لویاتان بایستی امنیت، رفاه و عدالت را اشاعه دهد. هابز می‌گوید لویاتان نه‌تنها باید امنیت و رفاه عمومی و عدالت‌گستری را اشاعه دهد، در کنار فارغ از رفع حواتج اوله انسانی می‌رود و می‌گوید لویاتان باید خرسندی احاد جامعه را تامین کند و بحث خرسندی از بحث نان و آب بالاتر است. یعنی زندگی باید شیرین باشد.

اما درمورد دولت‌های بعد از انقلاب را با بحث تمثیل، به کمانم دولت‌ها مثل یک هواپیمای دومونوره بودهاند. مثلا هواپیمای ایرباس را در نظر بگیرید. شاکله آن هواپیما و ظاهر و باطنش، متشکل از یک دستگاه ناوبری، بال‌ها و جایگاه کابینت و البته موتورها است. دراین‌میان دولت‌ها یک موتور هواپیما است. یعنی از کلیت این هواپیما فقط یک موتورش مبتنی است. به عبارتی، از همان نیروی پیشران، دولت فقط نصف این نیرو است. به اصل ۶۰ و ۱۱۳ قانون اساسی مراجعه می‌کنم که نص صریح است و استباط نیست که من کمانم‌زنی کنم. بنابراین ما باید دولت بعد از انقلاب بماهو دولت بعد از انقلاب را ببینیم که در اصل، چارچوب، اختیارات و وظایفش چیست. اساسی دولت‌ها متفاوت است؛ اصلاحات، اعتدال، مهرورزی، سازندگی، دولت جنگ، اما درواقع آقای دینی‌ترکمانی هم گفتند که این دولت‌ها تفاوت چندانی نیست. اولین دولت، دولت موقت بوده و از نامش هم پیدا است که منال تراژیت است. یلی بین مردم و مجلس هست. بعد از آن دولت‌های مستعجل بوده است؛ دولت بنی‌صدر و دولت رجایی دولت مستعجل بودند که به سال هم نرسیدند. نکته دیگر اینکه در قانون اساسی ۱۳۵۸ نخست‌وزیر وجود دارد و نگاه که می‌کنیم می‌بینیم کلی مشکلات از همین مسئله ناهماهنگی بین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور است. چون در دوتای‌شان امور اجرایی هستند و مرزبندی دقیقی بین اینها وجود ندارد و بی‌شان تداخل پیدا می‌شود و بعد دعوا می‌شود. در نهایت جمهوری اسلامی برای اصلاح و به بازنگری قانون اساسی رفت. پس از آن دیگر حاضر به بازنگری نشد. حاضر شد اصل ۴۴ را آن‌قدر چکش بزند که از ماهیت بیفتد، ولی بازنگری نشود. در میان دولت‌ها، آقای هاشمی، مقتدرترین رئیس‌جمهور در طول چهل‌وچند سال پس از انقلاب بوده است. پس از آن دوم خرداد به وجود می‌آید و رئیس‌جمهوری بر سر کار می‌آید که برای اولین بار، به طور نسبی و نه مطلق، یک گفتمان در دولت که گفتمان اصلاحات است و می‌خواهد فضا را باز کند و فضای جامعه را کمی بازتر کند، قیدهای معینی را وضع کرده که کسی که اختیارات قوه مجریه را در دست می‌گیرد در چارچوب آن قیدها باید عمل کند. برای استقلال عمل که همین جایگاه در جای دیگری دارد، در اینجا وجود ندارد. بحث اصل تفکیک قوای منتسکیو هم در چارچوب یک نظام پادشاهی مثل انگلستان می‌تواند رخ بدهد و هم در چارچوب نظام جمهوری مثل آمریکا. کسانی که قدرت را به دست می‌گیرند باید پاسخ‌گو باشند و نهادهـا هم جوری تعریف شده‌اند که همدیگر را رصد می‌کنند و وادار به پاسخ‌گویی می‌کنند. حالا نمی‌گوییم اینها صددرصد رعایت می‌شود. ولی به اعتبار تفکیک قوا که بشریت تاکنون داشته، یک درجه قابل قبولی مصادیق خوبی وجود دارد. ما تجربه‌ای هم داریم مثل عربستان در چارچوب نظام پادشاهی که اصل تفکیک قوای منتسکیوی را رعایت نمی‌کند. همین‌طور چین را در چارچوب نظام جمهوری داریم که اصل تفکیک قوای منتسکیوی را رعایت نمی‌کند. اما درگیر تودرتویی نهادی و ناهماهنگی شدید سیاسی ناشی از آن نیستند. یعنی درگیر شکست در هماهنگ‌سازی سیاستی که ابعادش خیلی بالا است، نیستند. همان مسئله‌ای که آقای طریف کردند. فرض کنید وزارت خارجه می‌خواهد یک خط را پیش ببرد، اما گاه یک اتفاق دیگری می‌افتد. بنابراین یک بحث درجه آزادی و درجه دموکراتیزاسیون است که در آمریکا و انگلیس یا دو سیستم سیاسی مختلف به شکل قابل قبولی وجود دارد و در عربستان و چین وجود ندارد. مسئله این است که در عربستان و چین، یک حداقلی از هماهنگی در سیستم‌های‌شان وجود دارد به خاطر اینکه نهادهای متعدد تعریف نشده است. این نهادهای مختلف هم موازی‌کاری را تشدید می‌کنند. هم چرخ‌دنده‌های ضد هم می‌شوند. هم بودجه را می‌بلعند و باهمه‌چی سیاری ایفاتی سرمایه بافی نمی‌ماند و دولت را از کارکرد اثبات‌ساز خودش خارج می‌کنند.

در ارتباط با بحث شما، در سطح آکادمیک و نظری، دیدگاه‌ها مختلف است. به دیدگاه کینزی و دیدگاه هایکی و سایر دیدگاه‌ها را داریم. الان به‌خصوص جوزف استیگلیتز را داریم که نوبلیست اقتصادی است. کسانی نوشته که به‌نوعی در نقطه مقابل کلاه «راه بردکی» هایک قرار دارد و خیلی هم پررسودا است و اقتصاددان برجسته‌ای مثل توماس پیکتی را داریم که بحث سوسیال‌دموکراسی رادیکال را مطرح می‌کند. این یک بحثی است که بوده. هست و خواهد بود و جیو وقت هم نحل خواهد شد. اما یک تجربه تاریخی داریم که نشان می‌دهد که دولت‌ها در آموزش عمومی پیش‌قدم نمی‌شدند و اگر در بهداشت عمومی سرمایه‌گذاری نمی‌کردند، وضعیت جوامع انسانی خیلی‌خیلی بابین‌تر از چیزی بود که الان هست. پس کسی نمی‌تواند بگوید مداخله دولت از منظر اقتصادی به ضرر جامعه انسانی بوده است. چون اگر آزادی را به‌خصوص از یک منظر فلسفی‌تر تعریف کنیم، که همان بحث تنظیم‌بندی است که آیزایا برلین کرده، می‌بینیم که نقش دولت مهم است. آیزایا برلین از آزادی مثبت و آزادی منفی مثبت صحبت می‌کند و آزادی مثبت یعنی توانمندی‌های فرد رانیا پیدا کند و قابلیت‌هایش برای مشارکت بیشتر شود و بداند چه کار باید بکند و امکاناتی هم در اختیارش باشد. ازاین‌رو سطح اراقی و سطح سواد و سلامت خیلی مهم است. خوب، تمام اینها را چه در گذشته خود ما و چه در اروپا، دولت‌ها ارائه کردند. بحث سامانده‌ی بازار، قانون کار و حداقل دستمزد هم همین‌طور است. یک لحظه تصور کنید قانون کار و حداقل دستمزد نبود. امروز با چه صحنه‌ای مواجه می‌شدیم؟ با وضعیت اثیوپ تولیست و همچنان «جارلز دیکنز»ها باید ظهور می‌کردند که «الیور توئیست» را بر مبنای واقعیت‌های موجود می‌نوشتند. نمی‌گویم از اواخر قرن نوزدهم که بحث بیمه‌های اجتماعی در آلمان در دوره صدراعظمی بیسمارک مطرح شده. امروز به جایی رسیده‌ایم که جامعه انسانی خیلی مشکل‌زاتر. طبعا نابرابری و چالش‌هایی وجود دارد و فقر همچنان یک معضل اساسی است و اینها چه در جامعه ما و چه در جوامع دیگر به درجات مختلف وجود دارد. اما نکته خیلی مهم این است که به هر حال این دستاوردها که جامعه انسانی به آن رسیده است، خروجی مستقیم مداخله دولت است. پس مداخله دولت به لحاظ نظریه تاریخی همیشه وجود داشته و گویزی از آن نیست.

اما آقای نظربلند در بحث‌شان به لویاتان اشاره کردند. آنهایی که مدافع حداقل‌سازی نقش دولت هستند، گاهی به همین بحث استناد می‌کنند و می‌گویند مسئله‌ای نیست، دولت یک شَر لازم است. دولت باشد ولی تا جایی که ممکن است دست و پایش را ببندیم و کوچکش کنیم. فرض را بر این می‌گذارند دولتی که به‌نوعی مداخله‌گر باشد می‌تواند آزادی را نقض کند و رانت‌جویی را تشدید کند. اما همین‌جا هم به‌عنوان شواهد تاریخی در سطح دنیا مصادیقی داریم مثل کشورهای کمونیستی که دولت‌های بزرگ دارند. البته باید مبنا متفاوتی از دولت بزرگ را روشن کنیم. منظور از دولت بزرگ، دولت برنامه‌ریزی متمرکز از نوع شوروی به‌هیچ‌وجه نیست که شکست خورده و موضوع بحث نیست. بعضی‌ها در ایران فراغتی می‌کنند و با کاربرد اقتصاد دستوری، فضای بحث را به سمت دوگانه رانت افراطی و چپی می‌برند که سر از الگوی شوروی دربیاورد. اصلا این موضوع بحث نیست و این دوگانه‌سازی از بن و اساس نادرست و غلط است. موضوع بحث این است که در میانه‌ای که قرار داری کمی به سمت چپ یا کمی به سمت راست بیا. واقعیت تجربی کشورها را هم که نگاه می‌کنیم جز این نیست. هیچ کشوری در دنیا بعد از دوره جنگ سرد وجود ندارد که بگوید من رانت مطلق هستم، یا بگوید می‌خواهم به سمت‌وسوی الگوی متمرکز بروم. اگر این کار را بکند یعنی باید مالکیت خصوصی و بازار را نفی کند و این نقض آزادی می‌شود. موضوع بحث ما یک دوران سوسیال‌دموکرات است که تجربه‌ها و شواهدش خیلی زیاد است. دولتی که به تعبیر اقتصاددان برجسته نوبلیست جهانی، آمارتیا سن، که فیلسوف هم هست و به هانتینگتون هم نقدهای جدی داشته، در بی تکمیل‌کردن بحث آزادی از طریق «آزادی فرایندی» و «آزادی فرصتی» است. آزادی فرایندی یعنی همین صندوق رأی که درست کار کند. یعنی اگر کسی بر مبنای صندوق رأی در فلان پست و جایگاه نشست، استقلال عمل داشته باشد. نهاد دیگری و جای دیگری نتواند مداخله کند و آن را مقید به کاری کند که خودش می‌خواهد انجام بدهد. از طرف دیگر،